



بزرگ‌ترین کدو



اسم من هادی است. من به همراه پدر و مادر و مادربزرگم و دو خواهر و یک برادر در روستای کوچکی به نام بهارستان زندگی می‌کنیم. در این روستا هر ساله مسابقه‌ی جالبی برگزار می‌شود. این مسابقه نه برای دویدن یا پریدن است، بلکه برای کاشت کدوهای بزرگ و سنگین! همه اهالی روستا، از پیر و جوان، با اشتیاق فراوانی منتظر این مسابقه هستند. زمین‌های کشاورزی روستای ما بسیار بزرگ هستند. بابا می‌گوید هر زمین حدود یک کیلومتر طول و یک کیلومتر عرض دارد! البته، ما برای کاشت کدو به زمین خیلی بزرگی نیاز نداریم. برای کاشت کدو به زمین کوچکی با اندازه ۲۰ متر طول و ۲۰ متر عرض نیاز است.

در این مسابقه، همه‌ی خانواده‌ها با هم رقابت می‌کنند. خانواده‌ی ما هم همیشه سعی می‌کند کدوی بزرگ‌تری نسبت به بقیه بکارد. مادربزرگ می‌گوید کدو مثل بچه است، هرچه بیشتر به آن رسیدگی کنیم، بزرگ‌تر می‌شود. من از مامان پرسیدم که راز کاشت کدوی بزرگ چیست؟ مامان گفت باید به کدو آب کافی بدهیم، خاکش را همیشه نرم نگه داریم و برایش آفت‌کش بزنیم تا خراب نشود.





روز کاشت کدو، همه اهالی روستا به زمین‌های کشاورزی می‌آمدند. بچه‌ها هم با بیلچه‌های کوچک خودشان کمک می‌کردند. ما دانه‌های کدو را در زمین می‌کاشتیم روی آن‌ها خاک نرم می‌ریختیم و بعد، با آبپاش به آن‌ها آب می‌دادیم. روزهای بعد، ما هر روز به زمین‌هایمان سر می‌زدیم تا ببینیم کدوهایمان چقدر بزرگ شده‌اند. کم‌کم، کدوها از زیر خاک بیرون آمدند و هر روز بزرگ‌تر شدند. بعضی از کدوها شکل‌های عجیبی داشتند، مثلاً شبیه یک توپ بزرگ. وقتی کدوها به اندازه‌ی کافی بزرگ شدند، وقت مسابقه فرا رسید. همه اهالی روستا به سمت میدان می‌آمدند. ترازوی بزرگی را آن‌جا گذاشته بودند. کدوها را یکی یکی روی ترازو گذاشته و جرم کدوها را اندازه می‌گرفتند.

سال‌ها بود که خانواده‌ی بزرگ‌برنده‌ی این مسابقه می‌شدند. آن‌ها همیشه کدوهای بسیار بزرگ و سنگینی داشتند. امسال هم همه فکر می‌کردند که آن‌ها برنده می‌شوند. اما امسال، کدوی ما از همه بزرگ‌تر بود! وقتی جرم کدوی ما را اندازه گرفتند، همه تعجب کردند. جرم کدوی ما با ظرفی که روی ترازو گذاشتیم، ۲۸ کیلو و ۳۰۰ گرم بود. ما خیلی خوشحال بودیم و جایزه‌ی مسابقه را بردیم. جایزه‌ی مسابقه یک سبد بزرگ میوه و یک گوسفند و یک گونی آرد ۵۰ کیلوگرمی بود. ما خیلی خوشحال بودیم و با این جایزه جشن گرفتیم. من از این مسابقه یاد گرفتم که برای رسیدن به هدف باید تلاش کنیم و صبور باشیم. یاد گرفتم که کار گروهی خیلی مهم است و با کمک هم می‌توانیم کارهای بزرگی انجام دهیم. همچنین یاد گرفتم که طبیعت خیلی زیباست و باید از آن مراقبت کنیم.





بزرگ‌ترین کدو



داستان را خواندی، حالا به سوال‌ها پاسخ بده.

۱) نام راوی داستان چه بود؟

۲) چرا اهالی روستا مسابقه‌ی کاشت کدو برگزار می‌کنند؟

۳) برای کاشت کدو به چه چیزهایی نیاز داریم؟

۵) چه کسی همیشه برنده‌ی مسابقه‌ی کدو بود؟

۶) جایزه‌ی مسابقه چه بود؟

۷) چرا مادر بزرگ گفت که کدو مثل بچه است؟

۸) اگر جرم ظرف همراه کدو ۲ کیلو و ۲۰۰ گرم باشد، جرم کدو چقدر است؟

۹) اگر کدوی خانواده‌ی بزرگ ۲۴ کیلوگرم جرم داشته باشد، کدوی خانواده‌ی

هادی چند کیلوگرم سنگین‌تر است؟

